

«اسطوره زدایی» از

پیام مسیح (ع)

○ علی رضا شجاعی زند

ساخته، با وعده در رسیدن قریب الوقوع «ملکوت آسمان» و خاتمه جهان، آرزوی دیرباور «نجات» را برای مکاشفه گرایان دست یافتنی نمود. این که مکاشفه گرایان تهیدست، نجات خویش را در اصلی ترین پیام عیسی، یعنی در رسیدن ملکوت آسمان یافتند، دو علت اساسی داشت:

- ۱) ملکوت خداوند، بشارتی بود انحصاری که به تهیدستان مؤمن وعده داده می شد.
- ۲) برای این بشارت، موعده بسیار نزدیک و شاید در حیات همان نسل گمان می رفت.

به هر صورت برخلاف انتظار و تصور معاصرین، با وجود تمامی تهدیدات، عیسی با پای خویش به اورشلیم آمد و بی هیچ مقاومتی، تسلیم ماموران امپراطوری گردید و نه در پیشگاه کهنه پیهود و نه در دادگاه امپراطوری از خود دفاع اعتقادی مؤثری نمود و هنگامی که در میان دو جنایتکار در جلجنا به صلیب کشیده شد، هیچ حادثه زمینی یا واقعه آسمانی که بتوان از آن، در رسیدن ملکوت آسمان را استنباط کرد، رخ نداد و پس از آن نیز چه در رستاخیز عیسی مسیح (ع)، چه در هنگامه وارد شدن روح القدس بر شاگردان خاص و چه پس از آن که بر شمار مؤمنان مسیحی در امپراطوری افزوده گردید و مبشرین ایمان، پیام مسیح (ع) را به سراسر عالم و در میان تمامی امتها منتشر ساختند هم چنین نشد. لذا قرائت و برداشت دیگری از آموزه «ملکوت خداوند» و آموزه «نجات» که با سیر حوادث و واقعیت های بیرونی، تلائم و تفاهم بیشتری داشت، مورد توجه قرار گرفت. از این پس، «نجات»، فارغ از هرگونه آثار و تبعات اجتماعی، به وارهایی از گناه در دنیا و از عذاب و دوزخ الهی در آخرت مربوط گردید و ملکوت خداوندی، به حوادث آخراالزمان تعبیر شد و به قلمروی خارج از این جهان انتقال یافت.

شوارتز و یاسپرس معتقدند که پیام و بشارت اصلی مسیح (ع)، نه خیر وارد شدن روح القدس بر جمع حواریون، بلکه وعده در رسیدن ملکوت

ریشه های اصلی آخرت شناسی مسیحی را باید در تعلقش به سنت ابراهیمی و مشخصاً آموزه های یهودیت جست. در عین حال تاثیرات مکتب رواقی در اعتقاد به وجود دو «کامنولث» و همچنین عقاید گنوسی درباره شرارت ذاتی ماده و امور ایندنیایی بر رهیافت آخرت شناسانه مسیحی حقیقتی انکارناپذیر است. کاتوتسکی و فروم هر یک از منظر خویش بر زمینه های اقتصادی - سیاسی و اجتماعی - روانی نصح گرفتن این اندیشه و مورد اقبال قرار گرفتن آن از سوی اقشار پائین جامعه که خاستگاه اصلی مسیحیت نخستین بودند، تاکید نموده اند. اریک فروم مدعی است که ظلم و آزار سیاسی از یک سو و وجود نابرابری و شکاف طبقاتی عمیق از سوی دیگر، مردم فرودست امپراطوری، خصوصاً تهیدستان یهودی را به طور همزمان درگیر رودرویی سیاسی با رُم و مبارزه طبقاتی بر علیه اورشلیم می نمود؛ لیکن این مخالفت های پراکنده جز افزایش فشار و تعمیق شکاف ها، نتیجه ای در تغییر اوضاع و بهبود شرایط سخت زندگی آنان در بر نداشت. لذا زمینه برای رشد تمایلات ماوراءالطبیعی و امید بستن به راه حل های وعده داده شده از سوی آسمان فراهم گردید. رشد این قبیل گرایش ها در میان مردم، دو جریان و جنبش متفاوت را که ریشه در تعالیم یهودی و مواعید عهد عتیق داشت، تقویت کرد:

- ۱) جنبش فعال گرای زلیوت ها که در انتظار آمدن پادشاه زورآور و ظفرمند قوم یهود به سر می بردند تا با سرکوب بت پرستان ظالم، سلطنت مقدس داوود پیامبر را در سرزمین موعود مجدداً برپا نماید.
- ۲) جریان مکاشفه ای یحیای تعمیددهنده که از طریق انفعال گرایی سیاسی و رویگردانی از دنیای شرور، برپایی عنقریب ملکوت آسمان را انتظار می کشید.

ظهور عیسی در این بستر و شرایط سخت، پاسخی بود به انتظاری طولانی که هم آرمان های دینی و هم الزامات عینی آن را تقویت و بس ناشکیب ساخته بود. عیسی که خیلی زود جریان نخست را از خود ناامید





خداوندی بوده است . (کیویت / کامشاد ۱۳۷۶ - ۱۴ - ۱۰۷) وعده فرارسیدن قریب‌الوقوع ملکوت آسمان برای مردمان فرودست امپراطوری روم، خصوصاً برای طبقات پایین جامعهٔ یهود که تحت ستم مضاعفی قرار داشتند، همان مژدهٔ نویدبخشی بود که سال‌ها انتظارش را می‌کشیدند . وجود همین زمینه‌های اجتماعی و اعتقادی مساعد، باعث شد تا این بخش از پیام مسیح(ع) با استقبال خوبی در میان مردم مواجه شود و در اندک زمانی، جمعیت قابل توجهی را در اطراف بشارت‌دهندگان مژدهٔ الهی جمع نماید. با این حال فحوا و انگیزندگی آن به حدی نبود که بتواند به تنهایی موجب یک جنبش اجتماعی مؤثر در امپراطوری بشود و یا نطفهٔ یک حرکت دینی گسترده و فراگیر را بنشاند و بپروراند . اگر مضمون ظاهری و تحت‌اللفظی این وعده که نوید وقوع حادثه‌ای «به همین زودی» و «در همین نزدیکی» را می‌داد، با هوشیاری از سوی رسولان توبیل و تفسیر نمی‌گردید و تلقی و انتظار اولیهٔ مؤمنین دربارهٔ آن دگرگون نمی‌شد، قطعاً نمی‌توانست به عنوان یکی از بشارت‌های برپادارنده و قوام‌بخش، در شکل‌دهی و دوام مسیحیت به مثابهٔ یک دین جدید، عمل نماید . پس از این که رسولان از «رجعت دوبارهٔ مسیح» و «تحقق پادشاهی خداوند بر روی زمین» در آینده‌ای نزدیک ناامید شدند، بی‌آنکه از ابهام و ابهام‌نهفته در این دو وعدهٔ عیسی چیزی بکاهند، آن را بدل به آموزهٔ مؤثرتری در حفظ و بقای ایمان مسیحی نمودند . آموزهٔ تهی و انتظار توام با آمادگی برای آینده‌ای نامعلوم^۱ (Millennism)، یکی دیگر از مستلزمات ابقای مسیحیت بود که با تدبیر و آینده‌نگری رسولان برآورده گردید^۲ . پاسپرس می‌گوید : عیسی مسیح(ع) در واپسین کران این جهان ایستاده بود و پایان جهان و دررسیدن ملکوت آسمان را بشارت می‌داد؛ (۱۳۷۳ : ۴۸) اما کلیسا با نشانندن خود به جای ملکوت آسمان از یک‌سو و درآمیختن با قدرت‌های این جهانی از سوی دیگر، این جوهر و ذات اساسی مسیحیت را دگرگون ساخت و مسیحیان را در جمع‌کردن میان اینجهان و آنجهان دچار حیرت و تناقض افزون‌تری نمود . (پیشین : ۶۴)

به راستی پیام مسیح(ع) دربارهٔ ملکوت آسمان و دررسیدن قریب‌الوقوع آن چه بوده است ؟ آیا منظور از ملکوت آسمان، شکل‌گیری تدریجی «جتماع معنوی مؤمنان» بود و دررسیدن قریب‌الوقوع آن، همانا گسترش و انتشار آن در ربع مسکون ؟ یا وقوع یک حادثهٔ ماوراءالطبیعی در زمانی مقدّر و البته نامعلوم برای بشریت را خیر می‌داد ؟ حادثه‌ای که تصمیم و ارادهٔ بشری هیچ تأثیری در پس و پیش شدن موعدهٔ آن نداشت . با آن که هیچ یک از آن دو احتمال در موعده‌ای که انتظار می‌رفت، محقق نگردید، درعین حال به عنوان دو رهیافت معارض تا دوره‌ای که اهتمام به این امور به شدت کاهش یافته است، ادامه پیدا کرد . تاخیر نوزده قرن در برپایی ملکوت آسمان، به اضافهٔ غلبهٔ پارادایم عقلانیت و اقتناع به علیت‌های طبیعی و فیزیکی باعث گردیده است تا انسان مسیحی قرن بیستم خود را در انتخاب یکی از دو راه ناگزیر ببیند :

- ۱) وانهادن عهد جدید (لااقل بخش‌های معادشناسانهٔ آن) به دلیل به تاخیرافتادن مواعید و نقض شدن برخی از مدعیانش .
- ۲) قائل شدن معانی اسطوره‌ای برای مضامین معادی آن .

رودلف بولتمان^۳ متالهٔ آلمانی اوایل قرن که با رهیافت وجودی و نظریهٔ اسطوره‌زدایی‌اش شناخته شده است، راه حل دوم را پیشنهاد می‌کند . بولتمان با اذعان بر بی‌معنابودن بخش‌هایی از مدعیات کتاب مقدس بر حسب معیارهای امروزی بشر مسیحی، سعی می‌کند رنگ اسطوره‌ای به آنها بزند . او می‌گوید که این بخش از آموزه‌های کتاب مقدس برای مسیحی امروزی حاوی کمترین حقیقت و واجد کمترین اهمیتی نیست ؛ او حداکثر می‌تواند خود را با آموزه‌های اخلاقی مسیح(ع) همراه سازد . فرض اسطوره‌ای قلمدادکردن بخش‌های معادشناسی عهد جدید، مشکلر بلااستفاده‌ماندن کتاب مقدس در عصر غلبهٔ جهان‌بینی علمی را کاملاً مرتفع نمی‌نماید، بلکه تنها راه هجو و ابطال مستقیم آن را به روی ملحدان می‌بندد . شنیدنی و قابل استفاده نمودن پیام مسیح(ع)، مستلزم گام دیگری بود که همو باید برداشته می‌شد ؛ یعنی «اسطوره‌زدایی از عهد جدید» (Demythologization of New Testament) . از نظر بولتمان عهد جدید ناقل پیام سرپسته‌ای بود که به زبان اساطیری جاری در زمان خویش نگاشته شده بود و برای به نطق در آوردن آن به زبان و فاهمهٔ





امروزی، نیاز به رمزگشایی و اسطوره‌زدایی داشت. اسطوره‌زدایی مورد نظر بولتمان، به هیچ وجه به معنی نادیده گرفتن و کنارگذاشتن بخش‌های اسطوره‌ای عهد جدید نیست و با اسطوره‌ای خواندن مضامین مقدس نیز قصد تحقیر و کوچک‌شماری پیام نهفته در آنها را ندارد، بلکه درصدد آن است که پوسته اساطیری این عبارات پرمعنی را بشکند و محتوای منظومی در آن را مکشوف سازد و به زبانی قابل فهم برای انسان امروزی در آورد. **بولتمان** ابزار چنین گام مهمی را واکاوی و تاویل می‌داند و معتقد است اگر با اسطوره‌زدایی تاویلی بتوان چنین کار بزرگی را صورت داد، آنگاه بر همگان به خوبی آشکار خواهد شد که چه‌طور فحوای منظومی در این تعابیر رازآمیز، واجد پیام‌هایی زنده و راهگشا برای بشر سرگشته و مضطرب امروزی است. او برای نشان‌دادن حجت کار خویش در اسطوره‌زدایی از متن مقدس، این کار را برای اولین بار به پولس و یوحنا نسبت می‌دهد. آنگاه که مسیحیان از دررسیدن قریب‌الوقوع و عینی ملکوت آسمان ناامید شدند، آن دو بودند که هوشیارانه تلاش کردند تا «نجات حقیقی» را به «فلسفه نجات» و به یک «ننظار مقدس» تحویل نمایند.

از نظر بولتمان اسطوره‌زدایی از کتاب مقدس، مستلزم اسطوره‌زدایی از جهان‌بینی مخاطبان آن است. در واقع عهد جدید محصول جهان‌بینی اساطیری عصر خویش است که با جهان‌بینی علمی امروزی قابل درک و فهم نیست و لذا باید به طریقی از سیطره آن جهان‌بینی منقضی شده بر این متن لا‌زمان رهایی پیدا کرد؛ درعین حال باید مراقبت کرد تا در قرائت جدید از متن مقدس، گرفتار جهان‌بینی بشری دیگری نشویم. یعنی چنان نشود که با شکستن و بیرون آمدن از پوسته سخت نگرش اساطیری، به حصار دیگری در غلطیم و جهان‌بینی مدرن، معیار و منظر بازخوانی عهد جدید قرار گیرد. او با ابدال یک جهان‌بینی بشری به جای جهان‌بینی دیگر مخالف است و می‌گوید که اسطوره‌زدایی نمی‌خواهد پیام مسیح (ع) را برای درک امروزی بشر، به کسوت علمی و عقلی درآورد و آن را تا به سرحد یک فرآورده بشری فروکاهد. راز خداوند در پیام مسیح (ع) از جنس ابهامات و مجهولات معرفتی نیست تا بشود با پیشرفت فهم و علم بشری آن را رمزگشایی کرد؛ بلکه رازی است مربوط به تمامیت وجود انسان و در کمال سر بسته بودن، موجب تحول در زندگی می‌گردد. بولتمان درعین حال می‌پذیرد که تاویل و تفسیر ما از کتاب مقدس به منظور رمزگشایی و اسطوره‌زدایی، به مدد پیشینه‌های معرفتی ما و در محدوده‌های فضای فلسفی و پارادایمی همین عصر صورت می‌گیرد. به همین رو نیز مناسب‌ترین فلسفه برای این امر را فلسفه وجودی (Existential) معرفی می‌کند.

بنابراین درک ایمان حقیقی مستلزم رهاشدن از هرگونه جهان‌بینی بشری اعم از اسطوره‌ای یا علمی است. زیرا جهان‌بینی‌های بشری تماماً دچار عینیت‌نگری محض‌اند. اسطوره‌زدایی در واقع رهایی از عقابندی است که خداوند و فعل او را عینی و مشهود می‌پندارند؛ این امر راه را به سوی ایمان خداوند «به‌رغم» عینیت باز خواهد کرد؛ این ایمان، چیزی شبیه به عقیده «نجات از راه ایمان محض» و بدون عمل است که پولس و لوتر مبلّغ آن بودند. ایمان «به‌رغم» هرگونه تمنای امنیت؛ ایمانی که امنیت

خاطر برخاسته از عمل نیک یا برخاسته از معرفت عینی خدا را بکلی زائل می‌کند. ایمان حقیقی، در خلا و با اتکالی کامل به خداوند و درحالی که جز دستانی تهی هیچ چیزی برای عرضه وجود ندارد، محقق گردد. آن کس که از اندوخته‌های خویش ناامید شده است و از هرگونه امنیتی دست شسته است، به اندوخته‌های الهی و امنیت حقیقی دست پیدا خواهد کرد.

بولتمان در این مباحث کاملاً در سنت آگوستینی و رهیافت پروتستانی می‌اندیشد. او در نفی هرگونه نسبتی میان ایمان و آگاهی، مدعی می‌شود که آن امور واقعی که باید فهم شود تا مقدمه ایمان قرار گیرد، خود، موضوع ایمان است؛ یعنی نمی‌توان آنها را بدون ایمان و پیش از ایمان فهم کرد. ایمان، چنان حقایق علمی نیست که مسبوق بر داده‌ها و یافته‌های پیشینی باشد. ایمان مسبوق بر آگاهی فاقد عنصر «مخاطره» است؛ درحالی که ایمان هنگامی حقیقت کامل و جوهر ناب خویش را می‌یابد که بر پایه اعتمادی مخاطره‌آمیز شکل گرفته باشد؛ چنان که ویلهلم هرمان نیز معتقد بود که دلیل و موضوع ایمان، هر دو یکی است و گی‌ریکه گور نیل بدان را مستلزم یک جهش متوکلاانه می‌دانست.

برای بولتمان و بسیاری از متکلمین جدید مسیحی، خصوصاً کسانی که از نحله پروتستانی برخاسته‌اند، مقوله دین، تنها به فرد انسانی و احوالات درونی او ناظر است و به آنچه که از تجربه عرفانی و احساس شخصی او از حضور خداوند سر می‌زند. «پارادکس ایمان» نیز به این کار می‌آید که بتواند مشکل عیش دنیایی او را پس از بازگشت از این سفر روحانی مرتفع نماید. ایمان پارادکسیکال بولتمان از روح تجزی‌گرای مسیحی برخاسته است و با تمام تلاشی که به کار می‌برد تا میان طبیعت و ماوراءالطبیعه، انسان و خدا و عقل و وحی آشتی دهد، این امور همچنان نسبت به هم بیگانه باقی می‌مانند و تنها به مدد یک جهش بلند به نام «با این وجود» و «به‌رغم» (Nevertheless) است که مؤمن مسیحی را قادر می‌سازد تا با چیزهای نابه‌هم‌سو کنار آید.

روح تجزی‌گرای حاکم بر نظریه پارادکس ایمان را از فراز انتهای کتاب مسیح و اساطیر نیز به خوبی می‌توان استنباط کرد:

«بوجوداین، جهان، جهان خداست و قلمرو خداوند در مقام فاعل، بنابر این ما مؤمنان نسبتی متناقض‌نما با جهان داریم؛ نسبتی از آن دست که پولس در رساله اول خود به قرنیتان (۳۱ - ۲۹: ۷) آن را بیان داشته است: «آنان که زن دارند باید چنان زندگی کنند که گویی زن ندارند و آنان که سوگوارند چنان که گویی سوگوار نیستند و آنان که شادی می‌کنند، چنان که گویی شادی نمی‌کنند و آنان که کالا می‌خرند، چنان که گویی کالایی ندارند و آنان که با جهان سر و کار دارند، چنان که گویی با آن سر و کار ندارند.» به زبان این کتاب می‌توانیم بگوییم: آنان که جهان‌بینی مدرن دارند، باید چنان زندگی کنند که گویی جهان‌بینی مدرن ندارند.»

○ منابع :

○ . بولتمان، رودلف، مسیح و اساطیر ترجمه مسعود علیا، تهران.

مرکز. ۱۳۸۰.

- دورانته وبل. تاریخ تمدن (ج. ۳) قیصر و مسیح ترجمه پرویز داریوش. تهران. انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی. ۱۳۷۰.
- زرین کوب، عبدالحسین. در قلمرو وجدان تهران. علمی. ۱۳۶۹.
- فروم، اریک. جزم اندیشی مسیحی ترجمه منصور گودرزی. تهران. مروارید. ۱۳۷۸.
- کائوتسکی، کارل. بنیادهای مسیحیت ترجمه عباس میلانی. تهران. کتاب‌های جیبی. ۱۳۵۸.
- کیویت، دان. دریای ایمان ترجمه حسن کامشاد. تهران. طرح نو. ۱۳۷۶.
- یاسپرس، کارل. مسیح ترجمه احمد سمیعی. تهران. خوارزمی. ۱۳۷۳.

○ Weber, Max. (۱۹۶۳) **The Sociology of Religion** trans. Fischhoff, E. Beacon. Boston .

○ پاورقی :

- ۱- برای تفصیل در این باره نگاه کنید به : کائوتسکی، ک. بنیادهای مسیحیت و همچنین به : فروم، ا. جزم اندیشی مسیحی (صص. ۷۹-۴۴)
- ۲- پارسونز رای وبر در باره خاستگاه اجتماعی جنبش‌های دینی و انگیزه‌های اقتصادی نخستین گروندگان را در تعارض با نظر کائوتسکی می‌داند که مدعی است مسیحیت اولیه، یک جنبش پرولتاریایی بوده است. نگاه کنید به مقدمه کتاب : Weber, M. **The Sociology of Religion**
- ۳- زرین کوب زیلوت‌ها را خنجرزنان یهود نامیده و آنها را با خوارج در بین مسلمانان مقایسه کرده است. نگاه کنید به : در قلمرو وجدان (ص. ۲۴۰)

- ۴- "... یحیی که به تعمیم‌دهنده معروف بود، در بیان یهودیه به موعظه مردمان شروع کرد. او مرتب به آنها می‌گفت : از گناهانتان به طرف خدا برگردید؛ زیرا خدا به زودی سلطنت خود را برقرار می‌کند." (متا ۱: ۲: ۳)
- ۵- "... از گناهانتان برگردید و نزد خدا بازگشت کنید؛ چون خدا به زودی سلطنت خود را برقرار می‌کند." (متا ۴: ۱۷)
- ۶- "خوشا به حال شما تهیدستان، زیرا ملکوت آسمان از آن شماست." (لوقا ۶: ۲۰) "این را بدانید که برای یک ثروتمند، وارد شدن به سلطنت خداوند مشکل است ... گذشتن ستر از سوراخ سوزن آسان‌تر است از وارد شدن ثروتمند به سلطنت خدا." (متا ۱۹: ۲۴: ۲۳)
- ۷- "ساعت فرارسید. ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان آورید." (مرقس ۱۱: ۱۵) "بعضی از کسانی که در اینجا هستند، قبل از آنی که بمیرند، مرا در شکوه سلطنت می‌بینند." (متا ۱۶: ۲۸ و مرقس ۹: ۱)

۸- "ولی وقتی کاهنان اعظم و سران قوم یهود به او اتهام وارد می‌ساختند، هیچ جواب نمی‌داد. پس پیلاتوس به او گفت نمی‌شنوی چه می‌گویند؟ ولی عیسی همچنان ساکت بود؛ به طوری که سکوت او

فرماندار را هم به تعجب واداشت." (متا ۲۷: ۱۴: ۱۲) درعین حال عیسی هیچگاه «فرزند خدا» و «مسیح، پادشاه یهودیان» بودن خویش را هم نفی نکرد. نگاه کنید به : (لوقا ۲۲: ۶۹: ۶۸ و ۲۳: ۳)

۹- عیسی در شب آخر قبل از دستگیری می‌گوید که : "... زمان انجام این پیشگویی درباره من رسیده است که می‌گوید : مثل یک جنایتکار محاکمه می‌شود..." (لوقا ۲۲: ۳۷) "دو جنایتکار را هم بردند تا با عیسی اعدام کنند. اسم محل اعدام، کاسه سر بود. در آنجا هر سه را به صلیب کشیدند؛ عیسی در وسط و آن دو جنایتکار در دو طرف او." (لوقا ۲۳: ۳۲ و ۳۳)

۱۰- "پس آماده باشید؛ زیرا نمی‌دانید که در چه وقت صاحبخانه می‌آید." (مرقس ۱۳: ۳۵ و متا ۲۴: ۴۲) "هر آینه آقای آن غلام آید؛ در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند." (متا ۲۴: ۵۰)

۱۱- ویل دورانت می‌گوید : اعتقاد رایج براینست که آموزه «نجات» به عنوان تبدیل مناسبی به جای باور تحقق نیافته «برپایی ملکوت آسمان»، تدبیری بود که توسط پولس رسول برای جلوگیری از سرخوردگی و رویگردانی مؤمنان نوآیین اندیشیده شد. نگاه کنید به : تاریخ تمدن ج. ۳ (ص. ۶۸۹) پولس خود را در نامه به مسیحیان غلاطیه، موعظه گر «نجات توسط ایمان به صلیب مسیح» می‌خواند. (۶: ۱۱)

۱۲- "اما هیچکس حتی فرشتگان آسمان هم خبر ندارند چه روز و ساعتی دنیا به آخر می‌رسد. حتی خود من هم نمی‌دانم؛ فقط پدرم خدا می‌داند. پس چون نمی‌دانید، باید آماده باشید و هر لحظه چشم به راه بازگشت من باشید." (مرقس ۱۳: ۳۳: ۳۲) "پس آماده باشید؛ چون نمی‌دانید خداوند شما چه روزی برمی‌گردد." (متا ۲۴: ۴۲) "... شما هم برای آمدن ناگهانی من همیشه آماده باشید تا غافلگیر نشوید." (متا ۲۴: ۴۴)

۱۳- دورانت معتقد است، همین واقعیت که حواریون و حتی مسیحیان قرن دوم و سوم، زی جمعی و فقیرانه خویش را ترک نکردند، گویای ناامید نشدن آنان از قریت الوقوع بودن ملکوت آسمان است؛ هر چند برای تاخیر آن، توجیهات کلامی نیز آورده باشند. او می‌گوید انتظار آخرالزمان در میان مسیحیان چنان قوی بود که هر حادثه مهمی را از نشانه‌های آن به حساب می‌آوردند. برای تفصیل، نگاه کنید به : دورانت، و. تاریخ تمدن ج. ۳ (صص. ۶۶۵ و ۷۰۶: ۶۹۹)

۱۴- تمامی بحث‌های بولتمان درباره اینه «اسطورزدایی» که در این مقاله مورد اشاره قرار گرفته است را می‌توانید در کتاب مسیح و اساطیر که اخیراً ترجمه و به چاپ رسیده است، بیابید.

۱۵- ایمان «به‌رغم» یا «باوجوداین» تعبیر دیگری از مفهوم «پارادکس ایمان» است. به این معنا که واقعه‌ای را که براساس علیت طبیعی یا تاریخی کاملاً قابل فهم و توجیه است، به منزله فعل خداوند در اینجا و اکنون نیز بپذیریم.

